

- سمتی از زبان را نشانهای** / یادداشتی درباره مجموعه شعر «شب آهوها» اثری از رباب طاهری
- توآمان شعر و نظم** / نقدی بر مجموعه‌شعر «کودکانه‌ها و غزل» افشین علا
- از سادگی تا روزمرگی** /نگاهی به مجموعه شعر «گوشواره‌های گیلاسی» سروده مهسا ملک‌مرزبان

یادداشتی درباره مجموعه شعر «شب آهوها» اثری از رباب طاهری

سمتی از زبان را نشانهای

الف. م. نیساری: «هنر رسانه اردیبهشت» ناشری است که مدیریت آن بر عهده یکی از شاعران خوب معاصر است؛ شاعری که در شناخت شعر نیز صاحب‌نظر است. ای کاش همه ناشران ما که در حوزه شعر تخصصی کار می‌کنند، شناخت کافی درباره آثاری که چاپ می‌کنند داشته باشند؛ اگر هم در بخش نقد یا ترجمه شعر تخصص ندارند، از مشاوران زبده و خیره بهره ببرند. بالطبع با این کار، هم به این روال و هم به اعتبار نشر خود کمک خواهند کرد.از طرفی، کسب این اعتبار، خودسبب رونق اقتصادی ناشران خواهد شد.

متأسفانه تعداد ناشران معتبری که در کل یا هر از گاهی شعر هم چاپ می‌کنند، در مقابل ناشران بی‌سواد پولکی این حوزه بسیار اندک‌است؛ناشرانی که به اصالت شعر و اعتبار شاعران زمنه خود و بالطبع به همکاران خود نیز خسارت‌های جبران‌ناپذیر وارد خواهند کرد.این در حالی است که ناشران فعل و روشنگری نظیر «هنر رسانه اردیبهشت» که مدیریت آن بر عهده کسلی همچون سیدضیاءالدین شفیعی است، توانسته و می‌توانند در شکوفایی و سلامت جریان کلی شعر بسیار موثر باشند؛ به عنوان مثال، تنها یک چشمه از کارهای ایشان، چاپ دفترهای شعر شاعران جوان بااستعداد و نوگراست، زیر عنوان کلی «صدای تازه» که حدود ۳۰ دفترش را من دیدم؛ا دفترهایی که شناخت‌شان تخصص و شعور شعری می‌خواهد.

رباب طاهری یکی از جوانان بااستعداد نوگراست که توسط «هنر رسانه اردیبهشت» شناخته و کشف شده؛ شاعری که با غزل‌ها و رباعیاتش در «شب آهوها» یش نوگرایی می‌کند.

«شب آهوها» در حدود ۱۰۰ صفحه و در ۲ بخش غزل و رباعی آمده؛بخش اول به «غزل‌های آیینی»، «غزل پایداری» و «دفتر عاشقانه‌ها»؛بخش دوم نیز به «رباعی‌های انتظار»، «عاشورایی» و «فدیر» اختصاص دارد. در واقع غیر از دفتر عاشقانه‌ها، کل شعرهای این دفتر، آیینی یا مذهبی و شعرهای «پایداری» یا «نقلایی» است.

زبان شعری رباب طاهری، هم تحت تاثیر زبان شعر انقلاب است و هم تحت تاثیر «غزل نو» که خود جریان دلم‌نهداری است، نیز شعر انقلاب نیز با توجه به استقلالی که دارد، نفوذ غزل نو را نیز در قد و کاندید خود احساس می‌کند؛همان گونه که نفوذ نیما و شعر نیمایی و جریان کلی شعر نیمایی را نیز نمی‌توان در لایه‌های زبانی و بیانی غزل نو نادیده گرفت، چرا که به قول نیمایوشیج «هرچیز و هرکس برآورد محصول خود و دیگران است» و این یعنی استقلال کامل برای کسی یا چیز متصور نمی‌توان بود. علاوه بر این، غزل‌هایی بابیانی بلندتر از حد معمول و مرسوم،



سوگند به عالم که به عالم فروشم

ارث پدرم، جرات آزادگی‌ام را

ساقی!اگرم تا پر عنقا برسانی

از کف ندهم دولت افتادگی‌ام را.»

شعر «شوق سفر» از بیت اول تا آخر جز یک مشت شعر نیست؛شعرهایی که شاید نوع بیان شاعراناش می‌توانست آن را و ادعایش را با تمهیداتی باورپذیر کند. مگر می‌شود با‌دعای صرف اینکه «من این صفت را از پدر و آن صفت را از مادرم آموختم‌ام، پس آزادمنش هستم و افتادگی دارم و سادگی را از مادرم آموختم‌ام و کلاً اینها همه ارث بایان من است و…» کسی حرف مرا باور کند؟! چه رسد به اینکه شعر مرا!

شعر «رؤیای خستگان» هم نصفاً ۲ بیت درخشان دارد که آورده شده و غزل «کلید» هم از آنجا برای مخاطب باورپذیر می‌شود که سخنانش ریشه در قرآن، احادیث و روایات دارد و سخنش نیایش‌واره است:

«اگر بار گناهانم عظیم است

چو یارم عیب‌پوش آمد، چه بیم است؟

گناهم شد پلی، تا بگذرد دوست

کجی را بین، صراط‌المستقیم است!

به آیات عذابم وعده دادی

ولیکن نام قرآنت کریم است

کلیدی یافتم در محبس عمر

که بسم‌الله الرحمن الرحیم است»

غزل «کلید» در عین داشتن زبانی که‌هن و لمدار شعر دبروز است،نکته‌گویی‌های جالبی دارد که ابیاتی از آن را در بالا آوردیم. عنصر عاطفی غزل «چگونه بی تو نمیرم؟» از نجات داده است، یعنی اگرچه حرف‌ها و خرده‌حرف‌های این غزل کمتر است اما آنجا نیز توسط عاطفه، لطیف پیدا کرده و توسط تعابیر شاعرانه با نظم و حرف صرف فاصله می‌گیرد. از این رو شعر از حالت حرفی و نظم، قابلیت و ارزش شعری پیدا می‌کند:

نقدی بر مجموعه شعر «کودکانه‌ها و غزل» افشین علا

نقدی بر مجموعه شعر «کودکانه‌ها و غزل» افشین علا

نگاهی به مجموعه شعر «گوشواره‌های گیلاسی» سروده مهسا ملک‌مرزبان



واقعیت، حقیقت و ماهیت اشعار بوده

و عنوان‌هایی نظیر صنعت و آرایه،

تنها القاب‌های توهین آمیزی بر این قابلیت‌هاست؛همین‌هایی که وجود شعر بر آنها استوار است، خاصه عنوان «تسخیص» که تحولی بسیار نو و بنیادی در شعر امروز، بویژه شعر نو ایجاد کرده است. در واقع همین قابلیت‌ها سبب آفرینش زیبایی‌هایی در غزل‌های رباب طاهری در این دفتر و دیگر شاعران در دفترهای دیگر شده و

در نهایت به زبانی تازه و نو رسیده است. البته تازه‌شدن افق دید شاعر سبب تازگی و نوگرایی بنیادی در شعر او خواهد شد و نه تنها سبب ایجاد فرم در زبان شعر. ببینید که قابلیت «تسخیص» چطور در یک غزل توانسته به «قهوه» شخصیت انسانی ببخشد و او را وادار به عصیان کند! این‌گونه نمونه‌ها در این دفتر بسیار است و نیز قابلیت‌های دیگر نظیر تشبیه و استعاره و… که چه از «شب‌های خیس شاعر ساخته‌اند»

«قهوه در چشم‌هات عصیان کرد، نتشنین شد تمام فنجان را غافل از هر چه نقش بسته زمین، شعرها قطره‌های فال شدند بی تو شب‌های خیس شاعر‌ها، با تمام ستاره‌های درشت یا به هم ریختند ظلمت را، یا چراغانی وصال شدند.»

از دیگر برجستگی‌های اشعار این دفتر که توانایی یک خانم شاعر ۳۳ ساله را می‌رساند، جاشنی حماسه در غزل‌های اوست. می‌گویم جاشنی تا غلظت آن را تلطیف کنم، چرا که ماهیت غزل‌های این دفتر چنین است و می‌خواهد چنین باشد. در واقع ملاحت غزل‌های این دفتر در همین حد از زبان و نگاه حماسی است. هر چند که من جان‌مایه عاطفه یا عاطفی‌بودن را در این غزل‌ها ناچیز می‌بینم و همین امر شاید آنها را از اوج لازم انداخته است. درست است که آیینی و مذهبی‌بودن و رعایت نجابت در آنها، دست شاعر را به لحاظ غلظت‌دادن به بعضی از وجوه عاطفی می‌بندد اما آن نیز راه‌های گسترده خودش را دارد. به عنوان مثال، اگر بعضی اشعار مذهبی چاییچیان خالی از قابلیت‌های تعبیر، استعاره، تشبیه، تشخیص… است اما گاه صرف وجود عاطفه و غلظت لازم آن، چنان دست شاعر را باز می‌گذارد که با آن می‌توان به سوگ و سوز نشست یا از درد و دوری به سماعی سوگوارانه چرخید و از چرخش خود جهان را به چرخش درآورد و آن هنگام در خاک‌کردن بدن مبارک و پاک حضرت فاطمه(س) توسط



امیر مومنان حضرت علی(ع) است که چاییچیان در اوج، زبان حال آن لحظات می‌شود و می‌گوید:

«بریز آب روان اسما ولی آهسته آهسته

به روی پیکر زهرا ولی آهسته آهسته»

رباب طاهری باید کمی از آگاهانه‌سرودن را از خود بگیرد و به سمت ناخودآگاه و نیز عاطفی‌ترشدن برگردد، نه این‌جایی که هست بد باشد، نه حرف بر سر بهترشدن است:

«در من هزار کوفه سرگردان، کل می‌کشد تمام جنونش را قدر هزار ابر دلم تنگ است، اما بهانه‌ای که ببارم نیست» فرصتی فراخ‌تری می‌خواستم که درباره دیگر اشعار رباب طاهری حرف بزنم. اگر چه همه غزل‌هایش را خواندم و استقلال نسبی شعری‌اش را دیدم؛ غزل‌هایی که گاه به شعر فاضل نظری هم نزدیک می‌شود؛ یا غزل‌هایی که تمایل دارد به سمت استقلالی کامل، آنگونه که سیمین بهمهانی، حسین منزوی و… به آن رسیده‌اند و رباب طاهری در شعرهای ذیل نیز در حال رسیدن به آنهاست:

«از یاد برده بغض مرا باران، از گریه‌ام پرند هیاهوها

از من گذشته‌ای و نمی‌دانی، در یا نکنده است دل از قوها بی‌عشق بلند نخواهم بود، بی‌آسمان پرند نخواهم ماند آفتخام شبیه عزاداران، چون بیچ‌و‌تاب مشکي گیسوها» این‌چهره گیسوان پریشان بختی‌ست که لایحه تمام غزل‌هایش آذری‌ست ای ابر تیره دست به‌دامان کیستی وقتی که یاد نیز پریشان‌روسی‌ست چشمان تو دو تپله مست قمارباز این دل تمام آنچه به نیرنگ می‌بری‌ست.»

نقدی بر مجموعه شعر «کودکانه‌ها و غزل» افشین علا

توآمان شعر و نظم!

«چگونه از تو نگویم که داستان منی

قرار و طاق و آرامش و توان منی

چگونه از تو نخوانم تویی که مثل سلام

می‌شوه اول بر صبح بر زبان منی

تو می‌روی که بیبایی درست مثل نفس

برو که زنده بمانم، بیا که جان منی…»

شکی نیست که وزن‌های با ضرب‌آهنگ تند، هرچقدر هم قدرت گول‌زدن اندهان نایخته را داشته باشد، حریف مخاطبان حرفه‌ای نمی‌شود، تا صرفاً به دلیل همین یک نکته، شاعر و شعرش را پیرو غزلیات مولانا بدانیم و بنامیم و بعد به آن افتخار بکنیم!اگرچه در شاعری، خود بودن ارزشمند است نه پیرو مولانا بودن؛ با این اوصاف، واقعیت این است که افق دید افشین علا در غزل «با دل من چه کرده‌ای؟» چندان بلند نیست که زیر لوای پرچم برافراخته وزن تند مولانا قرار نگیرد. از این رو وقتی شاعر می‌گوید «با دل من چه کرده‌ای؟» و این ۵ کلمه را در دیکف یک غزل ۵ بیتی می‌کند، نه‌تنها آهنگ و تم پایانی بر بیت را دقیقاً در پر تو همین ردیف مولانایی فرار می‌دهد، بلکه ۸۰ درصد شعر را نیز تحت تاثیر غزل مولانا قرار می‌دهد. تعابیر و مصراع‌ها و جملاتی نظیر:

«من، من تازه کیستم»

یا «عقل چو داهام ز کف، می‌کشی‌ام به هر طرف»

و کلا بیت آخر:

«روحم اگر، چرا تنم؟ خاکم اگر، چرا منم؟

یار بگو که چیستم، با دل من چه کرده‌ای؟»

همین چند تعبیر، سطر، جمله و مصراع کافی است که غزل مورد نظر را تقلیدی از غزلیات مولانا بدانیم؛ حتی چند تعبیر، سطر، جمله و مصراع غیر مولانایی و تقریباً امروزی و محاوره‌ای این غزل نیز نتوانسته آن را از وابستگی به زبان و غزلیات مولانا برهاند اما هنری از شاعر نشان داده است؛ تعابیری نظیر:

«مثل همیشه نیستم»

«دست خودم که نیستم»

«در عجبم که بر زمین، این همه سال…» پیش از این بی‌تو چگونه زیستم.»

در این مجموعه علاوه بر حسن‌ها و عیب‌هایی که برشمردیم،



چهارشنبه ۷ آبان ۱۳۹۹

وطن امروز | شماره ۳۰۵

[شعر و ادب]

نکاه

نگاهی به مجموعه شعر «گوشواره‌های گیلاسی»

سروده مهسا ملک‌مرزبان

از سادگی تا روزمرگی

[حمیدرضا شکارسری]

زبان در زندگی خود همانند انسان، دوره‌های مختلفی را سپری می‌کند.

زبان هنگام زایش، زیر قلم شاعر و روی کاغذ، زبانی جوان است. چهره‌ای ناشناس دارد. زبانی که تازه زبان باز کرده و بیان آموخته است!

همین زبان جوان بتدریج بر اثر استفاده مکرر توسط شاعران متأثر یا مقلد، قابل شناسایی و با بیانی آشنا اخت می‌شود و پا به میانسالی می‌گذارد.

در نهایت زبان جوان‌سال به دلیل کثرت استفاده توسط مردم عادی، کاملاً آشنا می‌شود و بیانی روزمره می‌یابد و به کهن‌سالی پا می‌گذارد.

زبان جوان چنانچه ذکر شد زبان شعر است و تازگی و طراوت خود را یا از طریق فرم یا از طریق مضمون بکر به نمایش می‌گذارد.

زبان میان‌سال زبان نثر ادبی یا نثر شاعرانه است. نثر است چون تمهیدات فرمی و مضامین شاعرانه در آن لو رفته است ولی هنوز ادبی است و کم و بیش شاعرانه است، چون وارد مکالمات روزمره نشده است و هنوز نسبت به محاورات روزمره متفاوت و برجسته به نظر می‌رسد؛ زبانی که به رغم این تفاوت بیشتر برای معنارسایی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

زبان کهن‌سال زبان روزمره مردم است و در نتیجه هیچ برجستگی خاصی نشان نمی‌دهد. زبانی که از شدت تکثیر و کاربرد، خودکار شده است و تنها برای معنارسایی به کار می‌رود و مورد استفاده (سوء‌استفاده) قرار می‌گیرد.



شعرهای «مهسا ملک مرزبان» در مجموعه شعر «گوشواره‌های گیلاسی»، قابل رده‌بندی در گروه شعرهای ساده این روزگار است. روایات خطی و بدون پیچ و تاب و با زمان‌بندی مرتب، بهره‌مندی از یک مضمون و یک تعبیر و یک تصویر واحد در متن، اتصالات آشنا میان کلمات و بالاخره مضامین و تعابیر و تصاویر کم و بیش کلیشه‌ای، متن‌های او را ساده‌یاب و لطیف مخاطبان شعرهای او را وسیع کرده است. با این حال تبعیت از کلیشه‌ها هنوز به حدی نیست که متن او را نثر عادی و روزمره بخوانیم و باید به ادبی بودن و شاعرانه بودن آنها صحه بگذاریم و آنها را سطح نثر ادبی و شاعرانه ارتقا دهیم.

آرام جان / تقصیر من نبود / نشانی انگشت‌های تو /

بر گیسوان گیناتر / گم‌راهم کرد

فضاهای غالباً عاشقانه، عاطفه‌ای منفعل بر شعرها حاکم کرده است که برای مخاطبان غیر حرفه‌ای متغفن شعر جالب جذاب است. درست مثل داستان‌های خاطراتی خطی و سراسرت و تابلوهای نقاشی بازاری و فیلم‌های شبکه خانگی!

این طور که تو نگاهم می‌کنی / جای حرفی نمی‌ماند / فقط این نبات دلم / در هورم چشمانت / ذره ذره / آب /... / صور خیال در این آثار یک لایه و تک بعدی است و در ارتباط با لایه‌ها و تعابیر دیگر عمق نمی‌یابد، لذا اثر علاوه بر سادگی به ساده‌ها هم می‌پردازد. در این موقعیت خطر افتادن در گودال نثر ادبی و شاعرانه بیشتر می‌شود.

قایم‌م را به آب انداخته‌ام / پشت به ساحل نشسته‌ام / به دورها چشم دوخته‌ام / دلم را به دست گرفته‌ام / تا با دست خودم / در دریاش بزنم /... /

و این خطر تا آنجاست که گاه تنها با نثر، نثری عادی و روزمره، بدون هیچ ارائه لفظی و معنوی روبرو می‌شویم، نوعی پلکانی نویسی معمولی:

بوی نان تازه و / اطلسسی‌های باران خورده و / مهر جانم و / شن‌های دریای شمال و / آتش سیگار و / خنکای شب‌های شهرپور... / می‌خواهی مرا یاد کی بیندازی!؟

حالا این نثر را کنار شخصی‌نویسی هم بگذاریم، نتیجه می‌شود نوشته‌های روزمره شاعری که دغدغه‌ای جدی برای گزینش و انتشار آثارش ندارد:

عطر یک سیب بزرگ / عطر یک به بزرگ / عطر چهار شاخه ترگس / او... / یاد عطر یک شال / در دل شیبی با عطر باران / جاده لوسان

که دیگر نه شعری در متن دیده می‌شود و نه حتی نثر ادبی و شاعرانه‌ای (چون دیگر در متن هیچ نشانی از زبان برجسته و حتی ذره‌ای تخیل نمی‌بینیم).

صورت زبان و دایره واژگان در شعرهای ملک‌مرزبان نو اما هویت زبان شعری‌اش پیر است. در واقع او ثابت می‌کند می‌توان با کلماتی نو و به روز، زبانی کهن‌سال داشت.

خواندن «گوشواره‌های گیلاسی» برای مطالعه نمونه‌های خوب نثر ادبی و شاعرانه بسیار مفید است، هر چند می‌توانی شعر خوبی مثل این را هم لایه‌لای نثرهای بیبای و لذت ببری:

نقل قیله‌نما و / دانستن شمال و جنوب جهان نیست /... / من /چشمانم را به بوی تو بسته‌ام / که گم نمی‌شوم